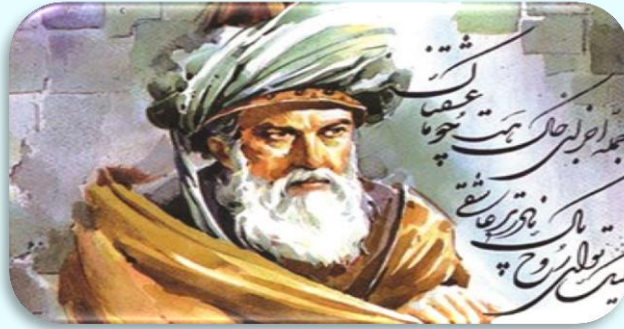




مولانا از دیالکتیک تا کوانتوم



هم به قدر تشنگی باید چشید

آب دریا را اگر نتوان کشید



فرید سیاوش

مولانا ؛ دانشمند، فیلسوف و شاعر بی بدیل که سرود هایش سینه به سینه از زایش تا امروز در خط زمانه جاریست و هر روز تولدی دیگر دارد. **دیالکتیک** اش (تضاد، حرکت و تغییر) را فیلسوفی، **نسبیت** اش را دانشمندی، **سکسوالیته** اش را روانشناسی، نگره تکاملی و نظریه کوانتومی او را دانشمندان دیگری در غرب به عاریت گرفته اند و شرق، شهید کابوس شوق و شقایق.

در متنواره « **مولانا از دیالکتیک تا کوانتوم** »؛ پنج نظریه بزرگ به گونه شرقی شناسایی شده است که به نام دانشمندان و فلاسفه غرب ثبت شده اند اما در حقیقت مولانا صد ها سال پیش در قرن سیزدهم میلادی جوهر و خمیرمایه آن نگره ها و تیوری ها را شاعرانه بیان داشته است.

1) نظریه دیالکتیک

در باستان، دیالکتیک به نام هیراکلیت و در تاریخ جدید به نام فریدریش هگل (۱۷۷۰-۱۸۳۱ میلادی) ثبت شده است. هگل به این نتیجه رسیده بود که: سازش تناقضها و اضداد در وجود اشیاء، ذهن و طبیعت است. همچنین دیالکتیک از نظر او، سیر از وحدت به کثرت و از کثرت به وحدت است. هگل معتقد است که دیالکتیک ابزار تحقیق نیست، بلکه عین فلسفه و قاعده فکر و وجود است.



اما؛ هگل فیلسوف بزرگ آلمانی در دایره المعارف فلسفی خود اعتراف میکند که دیالکتیک را از مولانا با عاریت گرفته است.

مارکس (۱۸۱۸ تا ۱۸۸۳ میلادی) دیالکتیک هگل را از فرق به پا ایستاد کرد و گسترش داد. او در مقدمه کتاب سرمایه نوشته است: « روش دیالکتیکی من نه تنها از لحاظ مبنا و پایه با روش هگل اختلاف دارد بلکه گاهی کاملاً عکس آن است. به عقیده هگل جهان اندیشه که تحت عنوان مثال، جهان مستقلی می شود خالق واقعیت است و واقعیت فقط نمود خارجی اندیشه می باشد ولی به عقیده من جهان اندیشه تعبیر جهان مادی در ضمیر انسان می باشد ... این اشتباهی که هگل دچار آن شده است البته مانع آن نیست که هگل اولین فیلسوفی باشد که دیالکتیک را به صورت کامل و با اطلاع عمیق بیان داشته. او انواع مختلف حرکت و تحول را تشریح کرده است لکن وی این حرکت را زیر و رو نموده و ما باید برای کشف هسته واقعی و عقلانی آن، فلسفه هگل را واژگون سازیم . »

مولانا شاعر، دانشمند و فیلسوفی است که دیالکتیک را شاه مهره ستون فقرات معرفت شناسی به جهان معرفی کرده است. اضداد و جنگ و صلح شان در دل و دماغش نهادینه شده و به دیالکتیک تضاد عشق میورزد.

کشف مقوله تضاد در ذهن مولانا درحد و مرز مقوله باقی نمی ماند بل درمیان اشیا و جریانات مادی سرازیر میشود و از طبیعت تا آنسوی طبیعت پیش میرود. تضاد و حرکت کلید درک تفکر عارفانه او میگردد.

از جانب دیگر فهم تضاد نزد مولانا در اتحاد ضدین خالصه نمیشود، این جنگ ضدین است که از درون تضاد، حرکت و تغیر را بیرون میکشد. جنگ اضداد برای او، جنگ بین کهنه و نو است و باورمند به پیروزی نو:

نوز کجا می رسد؟ کهنه کجا می رود؟ گر نه و رای نظر عالم بی منتهاست

یا:

این جهان جنگ است چون کل بنگری ذره با ذره چو دین با کافری
صلح اضداد است عمر این جهان جنگ اضداد است عمر جاودان

دیالکتیک مولانا، حرکت و تغیر را بردوش میکشد از کهنه گریزان در دل ایستایی آتش میزند؛ نو و کهنه را از فلتر تضاد، حرکت و تغیر عبور میدهد؛ حرکت پویا و پیش رونده جولان میشود.

هیچ انگوری دگر غوره نشد هیچ میوه پخته با کوره نشد
هیچ آینه دگر آهن نشد هیچ نان گندمی خرمن نشد



2) نظریه نسبیت :

مولانا که تقلید برایش مرگ ارزشهاست و در پای آن سجده نکرد؛ سوار بر امواج نو شدن فکر و عمل به پیش تاخت و از درون نفس تضاد، نسبیت را کشف اعجاب انگیز کرده است.

گفت راه اوسط ارچه حکمتست لیک اوسط نیز هم با نسبت است
پس بد مطلق نباشد در جهان بد به نسبت باشد این را هم بدان

گالیله دانشمند ایتالیایی در قرن 16 و 17 و نیوتن دانشمند انگلیسی در سده 17 و 18 و انشتین در سده 19 و 20 به نگره نسبیت پرداخته اند.

انشتین در نگره نسبیت سه بُعد فضا؛ طول، عرض و ارتفاع و نیز بُعد زمان را در هم ادغام کرده و ساختار جدید فضا – زمان را می سازد. انشتین باور داشت که فضا – زمان خمیده است و گرانش یا جاذبه چیزی نیست جز نمود این انحنا.

ذهن نسبیت گرای مولانا چند صد سال پیش از گالیله، نیوتن و انشتین قوه گرانش را می شناخت و فلک را خمیده یافته؛ طبیعت و جریانات آن را در قالب تمثیل هایی زیبا و هنرمندانه نه بزبان ریاضی – فزیک بل به زبان شعر به تصویر می کشد:

كُحل نظر در او نهد دست کرم بر او زند
سینه بسوزد از حسد این فلک خمیده را

3) تیوری تکامل

تیوری تکامل که در قرن نوزدهم میلادی توسط چارلز داروین در انگلستان در کتاب "اصل انواع" اعلام شد، يك تیوری زیست شناختی بوده است که طبق آن، انسان از نسل حیوانی مانند میمون که از لحاظ زیست شناختی به انسان شبیه تر از حیوانات دیگر است، تکامل یافته. تیوری تکامل آنقدر دامنه گسترده ای یافت که به همه زمینه ها از جمله کیهان شناسی، روان شناسی، حقوق، اقتصاد و... نیز کشیده شد. در کیهان شناسی، تیوری انفجار بزرگ (مه بانگ) تحول بزرگی را در جهان بینی و شناخت عالم ایجاد کرد. طبق این نظریه، کیهان پس از انفجار بزرگی در حدود پانزده تا هجده میلیارد سال پیش از طریق تکامل انرژی و ذرات نخستین پا به عرصه وجود نهاد. این تکامل ادامه یافت تا پس از پدیدار شدن ستارگان، خورشید و کره زمین در پنج میلیارد سال پیش از ابرو غبار کیهانی پدید آمدند؛ سپس جماد، نبات، حیوان و انسان در روی زمین آشکار شدند.

مولانا جلال الدین بلخی در قرن سیزدهم میلادی شش صد سال پیشتر از داروین نگره تکامل را بسیار زیبا فورمول بندی کرده است:

از جمادی مُردم و نامی شدم
وز نما مُردم به حیوان سرزدم
مُردم از حیوانی و آدم شدم
پس چه ترسم؟ کی ز مردن کم شدم؟



حمله دیگر بمیرم از بشر
تا برآرم از ملائک بال و پر
وز ملک هم بایدم جستن ز جو
کل شیء هالک الا وجهه
بار دیگر از ملک پران شوم
آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم کردم عدم چو ار غنون
گویدم کانا الیه راجعون

یا:

آمده اول به اقلیم جماد
سال ها اندر نباتی عمر کرد
وز نباتی چون به حیوانی فتاد
باز از حیوان سوی انسانیش
عقل های اولینش یاد نیست
وز جمادی در نباتی اوفتاد
وز جمادی یاد نآورد از نبرد
نامدش حال نباتی هیچ یاد
می کشید آن خالق که دانیش
هم از این عقلش تحول کردنی ست

4) سکسوالیته

مولانا که انتقال فهم را از طریق خلق واقعه و گذار آن از کردار اجتماعی، به ثمر نشانده و سکسوالیته این سامانه ترکیبی، در نگاه پاشان او سامان یافته است. این نابغه نترس و جسور توانسته بود که سکسوالیته را به انقیاد زبان فلسفی و روانشناسیک خود درآورد و شورش شور آفرین را چون آبخاران اسطوره ای، جاری سازد؛ از تیغ انگیزسیون نهراسد، جسورانه واقعیت اجتماعی و روانی را به زبان طنز، شکوهمندانه رقم زند و در زیر زنج خُشکه پنداران داستان کنیزک و... بسراید.

داستان کنیزک و خرخاتون در صفحه 261 دفتر پنجم همه آن ویژه گیهای رادار است که علوم مدرن امروینه به کشف و بازخوانی آن مصروف اند :

یک کنیزک یک خری بر خود فگند از وفور شهوت و فرط گزند



جابجایی گفتمانهای ممنوعه در کنار گفتمانهای آشکار، از روح بیقرار و عارفانه مولوی فوران میزند. در داستان کنیزک، مولوی بحث جنسی را باز کرده است که بعنوان بدعت رسمیت یافته بود، واژه های ممنوعه و تبعیدی را جسورانه وارد متن کرده و تضاد بین هوس و نیاز را برجسته ساخته است.

روزی فرا رسیدنیست که مولوی را بخاطر در متن گنجاندن گفتمان سکس، مورد استقبال علمی و انسانی قرار بدهند، هنوز هم در شرق و خاصتا کشورهای اسلامی زمان آن نرسیده است که سکسوالیته بحیث یک گفتمان روانکاوانه و جامعه شناسیک از اختفای آدمها و روحیات عامه در علن هویدا گردد. امروزه در غرب دیجیتالی شده «سکس» از گفتمان علمی و زیباشناسانه بیرون شده و به کالای مصرفی تبدیل گشته است. سکس در غرب در سطح گفتمان دیگر مطرح نیست، چون گفتمان سکس جای خود را به اقتصاد لیبیدویی خالی نموده است.

قرنها بعد از مولوی است که زیگموند فروید با نگره سکسوالیته پرداخته و در روانکاوی شهره شده است.

5) کوانتوم

تا قبل از پیدایش فیزیک کوانتوم، دیدگاه ما به جهان بر اساس فیزیک نیوتونی استوار بود. این دیدگاه برای جهان یک ماهیت ماشینی و مکانیکی قایل و معتقد بود؛ جهان قابل پیش بینی است تا حدی که وجود یا عدم وجود انسان هیچ تاثیری در عملکرد جهان ندارد. با پیدایش فیزیک کوانتوم و با ورود علم به دنیای درون اتم چیزهایی بسیار شگفت انگیز کشف شدند که جهان بینی انسان نسبت به هستی و نسبت به خودش تغییر کرد. ماهیت ماشین وار جهان جای خود را به عالمی زنده، آگاه، غیر قابل پیش بینی و در عین حال کاملاً هوشمند و پاسخگو داد.

نکته بسیار مهم در فیزیک کوانتوم این است که فیزیک کوانتوم، ذهن و آگاهی انسان را وارد بر واقعتهای جهان می داند بطوریکه معتقد است بدون وجود انسان واقعتهای یعنی دنیای ماده اینگونه که مشاهده می شوند، وجود نمی داشتند. مهمتر از همه نقش سطح آگاهی انسان در تاثیر گذاری بر وقایع جهان از اهمیت ویژه ای برخوردار است. این خیلی نکته قابل توجهی است که آگاهی بر روی کنترل وقایع هستی میتواند نقش مهمی داشته باشد!

وقتی مولانا با چشمان غیر مسلح می دید و می سرود؛

چیست از دور آن گوهر عجب ماهست یا اختر

که چون قندیل نورانی معلق ز آسمان باشد

هنوز یاکوب میتیوس هالندی خالق تسکوب تولد نشده بود و گالیله زایش نیافته بود که تلسکوپ خود را بسازد و بکار گیرد از WOLTER، هابیل و جانشین آن تلسکوپ فضایی «جیمز وب» خبری نبود؛ اما مولانا با چه دیدی توانسته منظره چرخش ذرات در کهکشان ها را مشاهده کند و از فلتر دیالکتیک عبور دهد؟

ذره ها بینم که از ترکیبشان صد هزاران آفتاب آید عیان



از این بیت مولانا می شود يك اندیشه و نظریه پیشرفته کیهانی (مه بنگ) را استنباط کرد که بیان آن در زمان مولانا در نبود آنهمه ابزار شناسایی پیشرفته؛ شگفت آوراست.

در قرن هفدهم میلادی، یعنی چهار قرن بعد از مولانا است که گالیله اعلام کرد که زمین به دور خورشید می چرخد. همه می دانند که تفتیش عقاید و آباء یسوع با او چه کردند. اگر گالیله مانند مولانا اعلام کرده بود که در عالم ما به جای يك خورشید (آفتاب) صدها هزار خورشید وجود دارد، قطعاً او را دیوانه پنداشته و مانند جوردانو برونو شاعر و ستاره شناس ایتالیایی، به توده آتش می سپردند.

چند قرن پیشتر از انشتین مولانا از حرکات ذرات ابتدایی و جنب و جوش ذره ی موجی آنها یعنی همین کوانتوم سخن می گوید:

هیچ چیزی ثابت و برجای نیست

ذره ها پیوسته شد با ذره ها

تا که ما آن جمله را بشناختیم

ذره ها از یکدیگر بگسسته شد

ذره ها بینم که از ترکیبشان

صدهزاران نظم و آیین خدا

باز این خورشیدها آیین ها

ای زمین پست بی قدر و بها

آن چه داری در طریق کهکشان

جملگی ترکیبتان زین ذره ها

جمله در تغییر و سیر سرمدی است

تا پدید آید همه ارض و سما

بهر هر يك اسم و معنی ساختیم

باز بر شکل دگر پیوسته شد

صدهزاران آفتاب آمد عیان

علت صوری این خورشیدها

برگرفته سوی گرداب فنا

با تمام برّها و بحر ها

از ثوابت یا که از سیارگان

تا که روزی می شوید از هم جدا

در این ابیات زیبا مولانا به ذراتی اشاره می کند که در عالم، هوشمند و بصیر و سمیع هستند. این صفات مخصوص ذراتی است که زنده و آگاه و هوشمند هستند.



مولانا بیش از ششصد سال پیش از اینستاین پرتره و تجسم هندسی فضای نیمه کروی را چنین ترسیم کرده است:

چون حکیمک اعتقادی کرده است
کاسمان بیضه چون زرده است

جهان امروز بیش از هر زمان دیگری نیازمند ترویج افکار مولانااست. صلح و آرامش وگفت وگوی تمدن ها مفاهیمی است که در اشعار مولانا نهفته است و جامعه جهانی باید آن را به عنوان الگوی رفتاری خود قرار دهد.

امروز مکاشفه ای که زیربنای کشف قوانین بزرگ علمی است و طریقت معرفت انسان که عرفان نامیده می شود، و امدار اندیشه های والای مولانااست و انسان گم کرده ره در این وادی پُر اسرار و جهان متلاطم امروز، تشنه افکار و رهنمودهای اوست.

دانشمند و پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه سوربن فرانسه پس از تحقیقات زیاد و پر دامنه برای بیان چپستی عجوبه زبان و ادبیات فارسی در پای چهارستون زبان و ادبیات فارسی (**فردوسی**)، **سعدی، حافظ و مولانا** زانو زده و با مطالعه و مقایسه تطبیقی از روزنه زبان و فلسفه زبان به این استنتاج رسیده است که:

✚ فردوسی، هم سنگ و همتای هومر یونانی است و برتر از او.
✚ سعدی، آناتول فرانس فیلسوف را به یاد ما می آورد و داناتر از او.
✚ حافظ با گوته ی آلمانی قابل قیاس است، که او خود را، شاگرد حافظ و زنده به نسیمی که از جهان او به مشامش رسیده، می شمارد.

اما مولانا را در شرق و غرب بی بدیل می یابد و هیچ چهره را در جهان نمی یابد تا با مولانا مقایسه کند و هم پایه و شبیه بداند. او اعتراف میکند که مولانا فقط شاعر نیست، خرد مند است، جامعه شناس و روانشناس شیرین کلام است.

آن جستجوگر حقیقتنگر این شعر مولانا را منشور و آخرین کلام گفتنی تمام زندگی خود نامیده است:

باران که شدی مپرس، این خانه کیست
سقف حرم و مسجد و میخانه یکیست

باران که شدی، پیاله ها را نشمار
جام و قدح و کاسه و پیمانه یکیست

باران! تو که از پیش خدا می آیی!
توضیح بده عاقل و فرزانه یکیست

بر درگه او چونکه بیفتند به خاک
شیر و شتر و پلنگ و پروانه یکیست



با سوره ی دل، اگر خدا را خواندی
حمد و فلق و نعره ی مستانه یکیست

از قدرت حق، هر چه گرفتند به کار
در خلقت حق، رستم و موریانه یکیست

گر درک کنی، خودت خدا را بینی
درکش نکنی، کعبه و بتخانه یکیست



مولانا جلال الدین محمد خداوندگار بلخ باستان؛ خداوند را در زیبایی کشف کرد، در موسیقی شنید، در رقص جسورانه تماشا کرد، در قلب انسان احساس کرد و به خدا و انسان عشق ورزید؛ تا بخدا رسید.

[مردم بودم زنده شدم \(بشنوید \)](#)



از منابع زیر استفاده شده است:

- کلیات شمس تبریزی، بدیع الزمان فروزانفر
- مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد ا. نیکلسون
- مولوی سختار شکن در معرفت ، محمد شاه فرهود
- فزیک کوانتومی، آلیستر ای.ام.رای، ترجمه دکتر علی آهنگ، محمد حسین پورعباس
- اسرار فزیک کوانتوم، مجله علمی هوپا
- ارغنون .فصلنامه فلسفی ، ادبی، فرهنگی .سال دوم .شماره ۶و۵ بهار وتابستان ۱۳۷۴
- آلبرت اینشتین و نظریه نسبیت، معیاد بافراست
- منشور جسورانه، فرید سیاوش، سایت زندگی
- مولانا در مقایسه تطبیقی از روزنه فلسفه تاریخ، فرید سیاوش، سایت زندگی
- دانشنامه های ویکی پدیا، رشد و دموکراسی